نگاهی به زندگی جهادی ۴ شهید مدافع حرم که در ۲۲بهمن ۱۳۹۴ به شهادت رسیدند

وجودشان لبریز از شوق شهادت بود

■ احمد محمدتبریزی

۲۲بهمن سال ۱۳۹۴ روز تلخی برای جبهه مقاومت در سوریه بود. در این روز چند نفر از شجاع‌ترین رزمندگان مدافع حرم که برخی از آنها جزو پیشکسوت‌های دفاع مقدس بودند در سوریه به شهادت رسیدند. آنها که قدیمی‌تر بودند خاطرات زیادی از این روز داشتند و برای شهدای جوان‌تر، در کنار سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، این روز به دلیل اتفاقات زندگی‌شان روز مهمی برایشان به شمار می‌رفت. در ادامه نگاهی به زندگی جهادی چهار شهید مدافع حرم داریم که در روزهای سخت دفاع از حرم اهل‌بیت(ع) جان شیرین‌شان را تقدیم دفاع از اسلام کردند.

شهید فرزانه سمت راست در کنار شهید فلاح‌پیشه

■ **شهید حاج رضا فرزانه**

شهید رضا فرزانه از آن قدیمی‌های جنگ بود. از جنس حاج احمد متوسلیان، شهید همت، شهید عباس چراغی و بسیاری از رزمندگان باصفا و مخلص دفاع مقدس. یک نیروی پای کار که کمتر حرف می‌زد و بیشتر عمل می‌کرد. حضور کسی مثل حاج رضا در هرجایی گره‌گشاست و وجودش یک نعمت بزرگ به شمار می‌رود.

در دوران دفاع مقدس وقتی یکی از دوستانش به اسم بیک محمدی در عملیات رمضان اسیر شد، او دیگر نتوانست تحمل کند و گفت به جبهه می‌روم تا او را پیدا کنم. با این بهانه عازم جبهه شد و دیگر با جبهه و رزمندگان خو گرفت. تنها دو ماه بعد از مراسم عقدش به جبهه رفت. کمی بعد سپاهی شد و دیگر مرتب جبهه می‌رفت و چند بار هم مجروح شد. یک بار گلوله‌ای به سر و چشم حاج رضا خورد و انگار پشت چشمش ماند. مردمک چشمش طوری می‌چرخید که آدم دلش ریش ریش می‌شد. دل قرص و محکمی داشت و کمی که حالش بهتر شد باز به جبهه برگشت. هربار مجروحیت عزم او را برای بودن در جبهه و جنگیدن با دشمن متجاوز محکم‌تر می‌کرد. شهید فرزانه چند سال آخر خدمتش در سپاه به فرماندهی لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) رسید و تا سال ۹۱ که بازنشسته شد، در این سمت خدمت کرد. یعنی همان جایگاهی که شهدا و بزرگانی چون احمد متوسلیان، محمد ابراهیم همت، رضا دستواره و عباس کریمی حضور داشتند. حاج رضا آدم ماندن و دست روی دست گذاشتن نبود. از وقتی ماجرای جنگ در سوریه شروع شد، حاج رضا تصمیمش را گرفت. دنبال رفتن بود و هربار با اعزامش مخالفت می‌شد. او سه سال برای اعزام به سوریه ثبت‌نام کرد و هر بار با ممانعت فرماندهان سپاه مواجه شد تا اینکه سال ۹۴ اعلام کرد امسال کاروان راهیان نور را قبول نمی‌کند، چراکه عزمش را برای رفتن به سوریه جزم کرده است. حاج حسین همدانی که رفت، حاج رضا هم می‌خواست همراهش شود، اما باز نشد تا اینکه حاج حسین همدانی به شهادت رسید. وقتی این خبر رسید، حاج رضا در ستاد مرکزی راهیان نور سمت داشت و اتفاقاً آن روز هم در مناطق غربی کشور بود. پس فردا خودش را به تهران رساند و گفت دیگر طاقت ماندن ندارد. باز این در و آن در زد تا اینکه توانست مجوز اعزامش را بگیرد. اعزام حاج رضا به سوریه زیاد طول کشید ولی شهادت و آسمانی شدنش خیلی زود اتفاق افتاد. حضور او در سوریه ۴۰ روز بیشتر طول نکشید. ۱۲ دی‌ماه سال ۱۳۹۴ حاج رضا فرزانه عازم سوریه شد و ۲۲بهمن همان سال به شهادت رسید. یک عمر رزمنده بود و لیاقتش این بود که حتی بعد از بازنشستگی‌اش در کسوت یک رزمنده مدافع حریم آل‌الله به شهادت برسد.

■ **شهید حاج اصغر فلاح‌پیشه**

شهید اصغر فلاح‌پیشه نیز از جنس حاج رضا بود. یک یار صمیمی که به این راحتی‌ها میدان را خالی نمی‌کرد. خمیره‌اش را با کار و جهاد تشکیل داده بودند و هیچ‌گاه از آرمان‌هایش دست نکشید و از مسیری که در آن قرار داشت خسته نشد. خودش جانباز ۲۵درصد بود و برادرش شهید امیر فلاح‌پیشه در دفاع مقدس به شهادت رسیده بود. با اینکه جنگ تمام شده بود ولی به خاطر شغلش بیشتر اوقات در مأموریت بود. چون جانباز جنگ بود زود بازنشسته شد اما دست از کار نکشید. ابتدا وارد بسیج شد و در کارهای ساخت و ساز بسیج شرکت کرد. بعد از آن هم به عتبات رفت و از سال ۱۳۷۹ در کاظمین بود. تقریباً سالی چهار ماه آنجا بود. شهید فلاح‌پیشه در حوزه مخابرات بسیار توانمند بود. او در زمان هشت سال دفاع مقدس نیز در حوزه مخابرات فعالیت کرده بود و در این زمینه اطلاعات ارزشمندی داشت، از طرفی در سوریه نیروی مسلط در حوزه مخابرات کم بود. به همین دلیل شهید فرزانه، حاج اصغر را به عنوان یک نیروی قَدَر مخابراتی برای حضور در سوریه معرفی کرد و از این پیشنهاد هم استقبال شد. وقتی خواست به سوریه برود به خانواده‌اش چنین گفت: «فقط به خاطر حضرت زینب (س) می‌روم. می‌گفت قبلاً برای امام حسین(ع) رفتم و حالا برای خواهرش می‌روم.»

دو دوست با هم اعزام شدند و هر دو در یک روز در کنار هم به شهادت رسیدند. حاج اصغر و حاج رضا و چند نیروی دیگر در محاصره تروریست‌های تکفیری قرار گرفتند. با بیسیم تقاضای کمک کردند. حاج رضا تصمیم گرفت با موتور برود که همان ابتدا تیر به سرش اصابت کرد و درجا شهید شد. حاج اصغر هم تصمیم گرفت از راه دیگری برود. چند نفر گیر افتاده در محاصره نجات پیدا کردند ولی بعد رگبار تیر راه افتاد و چند نفری شهید شدند و تیری به پای شهید فلاح‌پیشه خورد. تروریست‌ها پیکر مجروح حاج اصغر را به اسارت در آوردند و با خود بردند. همرزمانش هیچ اطلاعی از او نداشتند تا اینکه در فروردین سال ۱۳۹۵ به خانواده شهید اطلاع قطعی دادند که حاج اصغر به شهادت رسیده است.

■ **شهید مهدی ثامنی‌راد**

شهید ثامنی‌راد متولد شهر ورامین بود و هنگام شهادت ۳۳ سال سن داشت. او که در روز ۲۲بهمن سال ۱۳۶۱ چشم به جهان گشوده بود، در ۲۲ بهمن سال ۱۳۹۴ نیز چشم از جهان فروبست. زندگی‌اش در اردوی جهادی، سفر زیارتی برای ایتام و کمک‌رسانی خلاصه می‌شد. آدم متدین، خوش اخلاق و مردمی‌ای بود. خیلی به ایتام اهمیت می‌داد. همیشه تأکید داشت و در وصیتنامه‌اش نیز آورده است که دست بر سر یتیم کشیدن عاقبت بخیری دارد. شهید ثامنی‌راد در منطقه «تل‌هور» سوریه به شهادت می‌رسد، اما پیکرش در منطقه می‌ماند و شهید جاویدالاثر لقب می‌گیرد تا اینکه خبر کشف و شناسایی پیکر وی منتشر می‌شود. زمانی که این شهید مدافع حرم برای مبارزه با تروریست‌های تکفیری عازم سوریه می‌شود، یک دختر هفت ماهه به نام «فاطمه سلما» داشت. شهید ثامنی‌راد گفته بود: «برای مواظبت از بچه من مادرم و همسرم هستند، ولی مثل بچه من در سوریه زیاد هستند.» مهدی سال ۱۳۸۵ لباس مقدس سپاه را به تن کرد. خیلی شغلش را دوست داشت. زمانی که در سوریه جنگ شد کاملاً در جریان اوضاع آنجا بود و خیلی دوست داشت سوریه برود. زمانی هم که تصمیمش را برای رفتن قطعی کرد، آنقدر زرنگ بود و توان بدنی خوبی داشت که گویی هیچ وقت اتفاقی برایش نخواهد افتاد، اما شهادت کار مردان خداست و مهدی نیز قدم در راه خدا گذاشته بود. همه همرزمانش از شجاعتش می‌گویند. شهادتش نیز در عین شجاعتش اتفاق افتاد. رزمندگان در محاصره داعشی‌ها قرار گرفته بودند. تک تیرانداز ملعون داعشی، بچه‌ها را از ساختمان‌های روبه‌رو می‌زد. مهدی عرض ساختمان را دوبار می‌رود و برمی‌گردد تا محل اختفای تک تیرانداز را پیدا می‌کند. آرپی‌جی را آماده می‌کند؛ بلند می‌شود و نشانه می‌رود. دستش را روی ماشه می‌برد تا بزند اما غافل از اینکه آن تکفیری ملعون، مهدی را زودتر دیده و نشانه رفته است. قبل از اینکه مهدی شلیک کند، یک گلوله بالای پیشانی‌اش می‌خورد و پیکر تنومندش، چون سروی که تبر خورده باشد می‌افتد.

گلوله مجال پلک زدن هم به او نمی‌دهد و همان لحظه به شهادت می‌رسد و دعای ایتام سوری که همیشه مورد عنایت مهدی بودند در حقش به اجابت می‌رسد. همرزمان می‌خواستند پیکر شهید را عقب بیاورند که تروریست‌ها دوباره شلیک می‌کنند و این بار یک تیر هم به پای مهدی می‌خورد. حجم آتش خیلی زیاد می‌شود. به دلیل شرایط منطقه دستور عقب نشینی صادر می‌شود و مهدی همراه تعدادی دیگر از شهدا همانجا می‌مانند. پیکر شهید پس از چهار سال به میهن بازمی‌گردد و در گلزار شهدای ورامین به خاک سپرده می‌شود.

■ **شهید احسان میرسیار**

شهید احسان میرسیار، تحصیلکرده در رشته علوم‌سیاسی، آگاه و مطلع از شرایط روز بود و با چشمانی باز و با ایمانی راسخ پا به سوریه گذاشت. خیلی دوست داشت به سوریه برود. می‌گفت در مأموریت آدم یک قدم به شهادت نزدیک می‌شود. یک نظامی اگر اینجور مواقع نرود و از داشته‌هایش استفاده نکند، عیب‌هایش را در نیاورد و نقاط قوتش را پیدا نکند به درد نمی‌خورد. دوست داشت مفید باشد.

در ۱۷سالگی، در سن کم وارد سپاه پاسداران شد و هرچه معلم‌ها و خانواده اصرار کردند درس را ادامه بدهد قبول نکرد و گفت می‌خواهد به خدمت نظام درآید. ایشان بعد از اینکه وارد سپاه شد و به خواسته‌اش رسید، تحصیل را ادامه داد و فوق‌لیسانس علوم سیاسی گرفت. به مباحث سیاسی منطقه اشراف کامل داشت. از ۱۵سالگی وصیتنامه‌هایش را نوشته بود و شور و شوقی وصف‌نشدنی به شهادت داشت. عمویش در سال ۱۳۶۶ در جبهه‌های جنوب به شهادت رسیده بود و همین اشتیاق احسان را برای جهاد و شهادت بیشتر می‌کرد. الگویش در زندگی عموی شهیدش بود و دوست داشت قدم در جای پای عموی شهیدش بگذارد. وارد یگان ویژه صابرین شد و دوره‌های چریکی و تخصصی را گذراند. متولد ۱۳۵۹ بود و هنگام شهادت ۳۵ سال بیشتر نداشت. هنگام شهادت سه فرزند داشت و همواره به خانواده‌اش می‌گفت: «اول در برابر خدا و سپس اسلام مسئول هستیم.» پس از مراسم عقدش به «گلزار شهدا» رفت و به همسرش چنین گفت: «همه ما در زندگی تاسوعا و عاشورا در پیش داریم. خیلی‌ها در تاسوعا می‌مانند، کم هستند افرادی که به عاشورا می‌رسند. شما در این راه همراه من هستی؟ کمک می‌کنی که در تاسوعا نمانم و به عاشورا برسم؟»

بار اول ۱۶مهر سال ۱۳۹۴ به سوریه رفت. میثم نجفی کنارش بود که به شهادت رسید. خیلی‌ها که احسان را در اعزام اول دیده بودند می‌گفتند احسان اگر دوباره اعزام شود دیگر برنمی‌گردد. درست همین هم شد و احسان در دومین اعزامش در تاریخ ۲۲بهمن ۱۳۹۴ به شهادت رسید. پیکر مطهر این شهید نزدیک دوسال در بحبوحه جنگ با تروریست‌های داعشی مفقود شد و پس از دو سال به وطن بازگشت. مهم‌ترین اتفاقات زندگی شهید میرسیار در ۲۲ بهمن رقم خورد. مراسم خواستگاری‌اش ۲۲ بهمن بود، شهادتش هم در همین روز رقم خورد و بازگشتش نیز مقارن با ۲۲ بهمن شد.

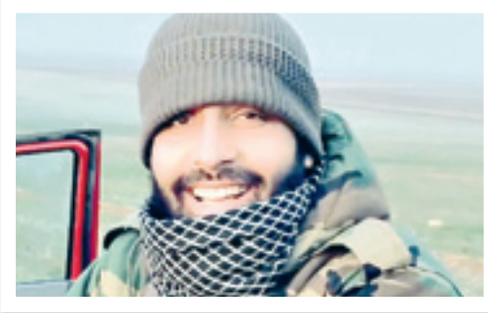

شهید مهدی ثامنی‌راد

شهید احسان میرسیار

وادی کتاب

معرفی کتاب حاج احمد (خاطرات سردار شهید احمد کاظمی)

زندگی بدون «روح پرمعنویت مبارزه» سخت است

■ زهرا محمدزاده

در خصوص سردار شهید حاج احمد کاظمی فرمانده لشکر ۸ نجف در دفاع مقدس، کتاب‌های متعددی نوشته شده است. اخیراً نیز انتشارات شهید کاظمی کتاب خاطرات این سردار رشید اسلام را به قلم محمد حسین علیجانزاده در ۳۴۴ صفحه به نگارش درآورده است که با هم نگاهی به داشته‌های آن می‌اندازیم.

همانطور که از عنوان کتاب برمی‌آید «حاج احمد، خاطرات سردار شهید احمد کاظمی» بر آن است تا کلیتی از زندگی این سردار رشید اسلام را به خواننده ارائه کند. برهمین اساس ابتدای کتاب به صورت فهرست‌وار برگ‌های زندگی وی با ذکر تاریخ و تیتروار آورده شده است؛ از تاریخ تولد (۱۳۳۷) گرفته تا ورود به هنرستان، زندانی شدن در شهربانی و ساواک اصفهان، حضور در دفاع مقدس، عملیات مختلف، پس از دفاع مقدس و... تمامی وقایع مهم زندگی حاج احمد با ذکر تاریخ آورده شده است.

با شروع فصول کتاب، به صورت تاریخی زندگی شهید را مرور می‌کنیم. هر مقطع زندگی حاج احمد در یک بخش یا فصل جمع آوری شده است، اما لزوماً ترتیب زمانی عیناً رعایت نمی‌شود. مثلاً فصل اول با خاطره مسجد رفتن احمد خردسال در زمستان شروع می‌شود. راوی به اسم مشخص نشده، اما از زاویه دید او اینطور استنباط می‌شود که از اعضای خانواده شهید است.

در ادامه، قلم راوی به تعریف اعضای خانواده شهید و خصوصاً پدر شهید می‌چرخد: «پدرم (عشقعلی) متولی مسجد بازار بود. شغلش درودگری و نجاری بود. از در و صندلی و پنجره و پارو گرفته تا سقف‌های چوبی خانه‌ها را می‌ساخت. امورات مسجد بازار با او بود.»

پس از آشنایی مقدماتی با زندگی شهید کاظمی در کودکی، به همین ترتیب سایر مقاطع زندگی حاج احمد روایت می‌شود. بیشترین حجم کتاب نیز به مقطع حضور شهید کاظمی در دفاع مقدس اختصاص می‌یابد. خصوصاً آنکه حاج احمد پس از پایان جنگ تحمیلی، چند سالی در کردستان می‌ماند و با گروهک‌ها و جدایی‌طلب‌ها می‌جنگد.

فصول جهادی کتاب جذاب‌ترین بخش آن نیز است. از آنجایی که لشکر ۸ نجف از لشکرهای خط شکن و اصلی جبهه‌های دفاع مقدس بود، رزمندگان این لشکر همراه با شهید کاظمی در عملیات مختلفی حضور یافته بودند؛ اشاره به این عملیات و آوردن خاطراتی هر چند کوتاه از هر کدام از آنها باعث می‌شود فصل حضور حاج احمد در جبهه‌ها پررنگ‌تر از باقی فصول باشد. کما اینکه حاج احمد پیش از تشکیل تیپ نجف نیز علاوه بر حضور در لبنان و سوریه، در خطه کردستانات نیز حاضر شده و با ضد انقلاب جنگیده بود.

با هم چند سطر از کتاب را از صفحه ۱۳۱ می‌خوانیم: سه گردان از نیروهای حاج احمد پیش‌تر توانسته بودند به آن سمت رودخانه بروند و در کانال‌هایی مستقر شوند؛ از جمله گردان شهید محمدرضا گوسفندشناس که از طریق بیسیم با احمد در ارتباط بودند. با اینکه شبی سخت و بارانی را گذراندند، اما عنایت و لطف خفیه الهی به کمک آنها آمد و هدف آنها را که گرفتن ارتفاع ۲۹۰ بود به راحت‌ترین وجه ممکن دست یافتنی کرد...»

یکی از مقاطع زندگی شهید کاظمی که شاید در زندگی وی مغفول مانده است، حضور ایشان در کردستان پس از اتمام جنگ تحمیلی است. شهید کاظمی از سال ۱۳۷۲ با حفظ سمت فرماندهی لشکر ۸ نجف، به عنوان فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهدا(ع) در شمال غرب انتخاب می‌شود و چند سالی نیز در این کسوت خدمت می‌کند. سال ۷۶ پس از حدود ۱۶سال، فرماندهی شهید کاظمی بر لشکر ۸ نجف به اتمام می‌رسد و وی از سال ۷۷ علاوه بر داشتن سمت فرماندهی قرارگاه حمزه، به عنوان فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین(ع) برگزیده می‌شود.

در زندگی جهادی حاج احمد کاظمی، فرماندهی نیروی هوایی یک نقطه عطف به شمار می‌رود، چراکه با برعهده گرفتن این سمت، نیروی هوایی سپاه از لحاظ کمی و کیفی ارتقای بسیاری می‌یابد. در همین سمت است که حاج احمد به صورت خودجوش امکانات نیروی هوایی را برای خدمت به زلزله‌زدگان بم اختصاص می‌دهد. آخرین سمت شهید کاظمی فرماندهی نیروی زمینی بود که در همین کسوت، وی در تاریخ ۱۹ دی ماه ۱۳۸۴ در سانحه سقوط هواپیمایشان همراه با چند نفر از همرزمانش به درجه رفیع شهادت نائل می‌شود.

در انتها سطری از کتاب را از صفحه ۲۳۰ می‌خوانیم: «نگیم که امروز جنگ تموم شده و دیگه نیاز به نیروی داوطلب ندارن... اگه چهره خشکیده و ستم زده دنیا در ما به وجود بیاد و روح پرمعنویت مبارزه از ما گرفته بشه، اون وقت زندگی کردن خیلی سخت می‌شه...»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۱۴۹

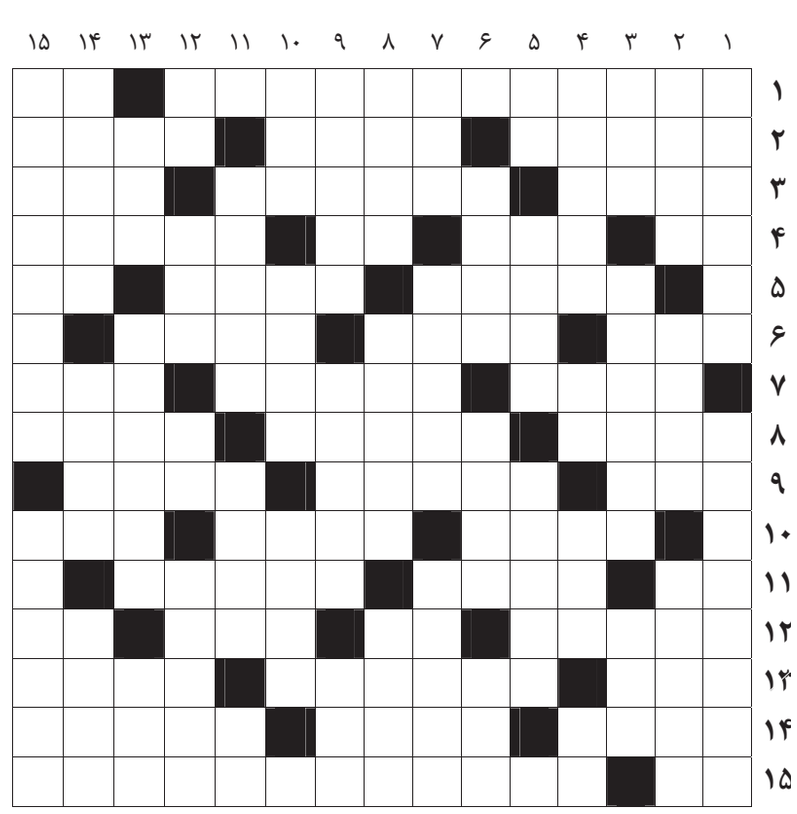

از راست به چپ

■ ۱- از نهادهای وابسته به مجلس- در مثل مال بعضی‌ها سیاه است ■ ۲- کوه‌های بلند- عبادتی که انسان را از گناه و فحشا باز می‌دارد- قاره زرد ■ ۳- سوره سبحان- اثر اسکاروایلد، نویسنده ایرلندی- زمان زودگذر ■ ۴- عدد شروع بازی- نوعی زمین مسابقه تنیس- حرف خطاب- ارشد و بالادست ■ ۵- به مراد خویش نرسیده- زیارت‌کننده- فرمانده بدن ■ ۶- برابر و مقابل- معتمدان- بدون عیب و نقص ■ ۷- نوزدهمین سورهٔ قرآن کریم- خشن و زورگو- استخوان پا ■ ۸- خبرگزاری سوریه- قوی سپید گیلان- نوعی شیرینی ■ ۹- زحمت و سختی- مزاحم- کودن ■ ۱۰- پول اروپایی- واحد پول عمان- همراه دشت ■ ۱۱- قلب دوم- سستی- آشفته و پریشان ■ ۱۲- دست‌ها- دارچین هندی- آغوش- شامه‌نواز ■ ۱۳- ممنوع‌الورود- روزنامه روسی- نماز وحشت ■ ۱۴- مسابقه اتومبیلرانی- ایشان- مدیرکل درگذشته آژانس بین‌المللی انرژی اتمی ■ ۱۵- صنم نشده درباره خوب و بد حرف یا کاری فکر کردن و سنجیدن

از بالا به پایین

■ ۱- از گیاهان آپارتمانی زیبا- طرفدار دوآتیشه ■ ۲- اره درودگری- فرزند ابدیت- اولین کشور مسلمان که واکسن کووید ۱۹ ساخت ■ ۳- پسوند شباهت- رنگی میان زرد و قرمز برای شهرهای آلوده- کمتر ■ ۴- شهری بین کرج و چالوس- حرف انتخاب- هیئت اعزامی- تصدیق انگلیسی ■ ۵- نماد لاغری- از سیستم‌های تلویزیونی- درجه‌داری در نظام ■ ۶- نام قدیم تایلند- مطالعه اجمالی- گوسفند جنگی ■ ۷- خضاب- آشفته و ناراحت- بیماری کزاز ■ ۸- درست‌نویسی- تخته ضخیم و بلند- برنا ■ ۹- خوش‌خلق- سدی در گیلان- ابزار شالیکوبی ■ ۱۰- جشن- فیلم پربرخورد- مدافع چپ بارسا ■ ۱۱- کیسه پول- پرنده جاسوس- ضمیر اشاره ■ ۱۲- صفت عدد- بهشت شداد- نه ته پیاز نه سر پیاز- نوعی الماس کم قیمت ■ ۱۳- سازمان آزادیبخش فلسطین- ویبره- دوست ■ ۱۴- از نسبت‌های مثلثاتی- نانخورش- جاده فرودگاه ■ ۱۵- از ورزش‌های پارویی- کاشف قانون جاذبه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۵						
			۸		۱			۴
		۸			۶			۹
	۷						۲	
	۶		۵	۲	۹			
							۴	۳
۶						۵		
۱			۲	۶				
				۸		۱		

جدول کلمات متقاطع
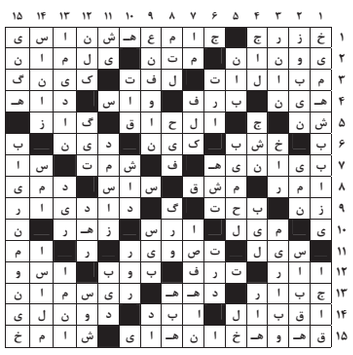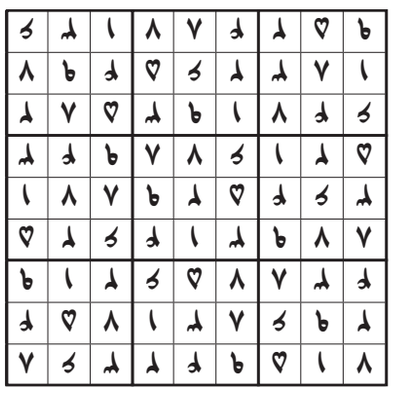
پاسخ جدول شماره ۶۱۴۸